

روابط «قطب شاهیان» هند با پادشاهان صفوی

چون جد امجد ما ... به اعانت روح مطهر حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین حیدر و به امداد انفاس مقدس ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله... این مملکت را به قبضه تسخیر درآورده رواج ملت مصطفوی و رونق مذهب مرتضوی داده‌اند... الیوم به همان نسبت خزینه سینه بی‌کینه را از جواهر محبت خاندان مصطفی و مرتضی و ائمه هدی مملو داریم و... سلطنت و خلافت ابد پیوند ما که به طراز زراندای ولای ائمه اثنی عشر و تشیع حضرت امیرالمؤمنین حیدر مطراز است، یقین که اعتقادات صادقیه و نیات صافیة مانیز همان نتایج خواهد داد. و دیگر آنکه فضلالی روزگار و علمای عالیمقدار هر دیار و نجبای اولاد سید مختار و نقباء ذریه حیدر کزار و محبان و شیعیان ائمه اطهار در پایه سریر سلطنت شعار و درگاه گیتی مدار ما چنان مجتمع شده‌اند که به جمعیت و وفور، خلق حیدرآباد به مثابه دارالسلطنه صفاهان (اصفهان) گردیده...^(۱)

آنچه که میرزا نظام‌الدین احمد شیرازی از زبان عبدالله قطب‌شاه نقل می‌کند بخوبی گویای درجه خلوص و ارادت سلاطین قطب‌شاهی به مذهب تشیع و ائمه اطهار و نیز شاهد نزدیکی و پیوند آنان با ایران و فرهنگ فارسی است. از آنجا که شناخت حوزه‌های پیشین تشیع و بسترهای رشد و بالندگی فرهنگ ایرانی از ابزار اساسی گسترش روابط با این مناطق بشمار می‌رود، در این مقاله برآنیم که یکی از قلمروهای دیرین نفوذ فرهنگی و دینی کشورمان را با توجه به اینکه برای جمع‌کنیری هنوز ناشناخته و نامعلوم مانده است، معرفی کنیم. اقامت

چندساله اینجانب در حیدرآباد مسلماً به پرباری این نوشته یاری می‌رساند.

* * *

پس از آنکه نواحی شمالی هند در آغاز توسط سلطان محمود غزنوی و سپس به وسیله سلطان معزالدین محمد غوری به تصرف مسلمانان در آمد و قطب‌الدین آیبک با شکست «پریتوی»^(۲) آخرین مهاراجهٔ دهلی، سلسلهٔ سلاطین مسلمان دهلی را در پایتخت سرزمین افسانه‌ای هند مستقر کرد (سدهٔ ۷ق / ۱۳م) راه حرکت مذاهب و تفکر اسلامی به سمت سرزمین‌های جنوبی و میانی شبه‌قارهٔ هند هموار شد و در قرون بعد بتدریج حکومت‌های محلی اسلامی در نواحی جنوبی و مرکزی هند تأسیس شد که جملگی آنها پیوندهای نزدیک خونی و یا فکری با جامعه و فرهنگ ایران اسلامی شیعی داشتند و بیشتر آنها در منطقهٔ دکن متمرکز بودند. در زمانهای سابق دکن به بخش جنوبی شبه‌جزیرهٔ هند گفته می‌شد که یک سرزمین مستقل بشمار می‌آمد و در زبان سانسکریت به آن «دکشینا» (به معنای جنوب) می‌گفتند - که شامل سرزمین‌های «مهاراشترا، کرناٹک، تیلنگ - آندرا»^(۳) می‌شد - ولی پس از استقلال هند به مناطق کوچکتري تقسیم گردید.^(۴)

یکی از مهم‌ترین این سلسله‌ها خاندان بهمنی بود که از اعقاب علاءالدین حسن بهمنی افغان بشمار می‌رفتند و نسب خود را به بهمن پسر اسفندیار از سلسلهٔ کیانیان ایران می‌رساندند و حدود ۱۹۰ سال از ۷۴۸ تا ۹۳۴ ق بر اکثر نواحی دکن فرمانروایی می‌کردند. سلسلهٔ بهمنی - که اصلاً افغانی بودند - از خدمات دو وزیر ایرانی‌الاصل خود یعنی میرفضل‌الله اینجو شیرازی، صدراعظم فیروزشاه بهمنی و دیگری خواجه عمادالدین محمود گاوآن گیلانی، وزیر سلطان محمدهمایون بهمنی، بهرهٔ فراوان بردند ولی با کنار رفتن این دو وزیر دانشمند و شجاع - که اولی در جنگ با هندوان شهید شد و دومی به دستور سلطان کشته شد - سلسلهٔ مذکور - که پایتخت آن در شهرهای بیدر و گلبرگه بود - رو به انقراض گذاشت^(۵) و سرداران متعددی - که از طرف پادشاهان این سلسله حکومت‌های محلی داشتند - علم استقلال برافراشتند و از اواخر سدهٔ ۹ ق / آغاز سدهٔ ۱۶ م سلسله‌های عادل‌شاهی، توسط یوسف عادل‌خان در بیجاپور،

● روابط «قطب شاهیان» با پادشاهان صفوی

نظام‌شاهی، توسط ملک احمد نظام الملک در احمدنگر، عمادشاهی، توسط فتح‌الله عمادالملک در برار و بریدشاهیان، توسط امیر برید در بیجاپور و قطب شاهیان، توسط سلطان‌قلی قطب الملک در گلکنده تأسیس شدند که بیشتر آنها معاصر دوران امپراتوری مغول هند در شمال شبه قاره و نیز هم عصر سلسله صفوی در ایران بودند و به علت مهاجرت انبوه شعرا و عرفای فارسی زبان ایران به سرزمین هند، در دوران بیشتر این سلسله‌ها زبان و فرهنگ فارسی رواج و کاربرد زیادی داشت.

خاندان بهمنی با علاقه فراوانی که به فرهنگ فارسی و عرفان ایرانی داشتند، بسیار کوشیدند که به حضور شاه نعمت‌الله ولی و خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی در دربار خود مفتخر گردند، اما توفیق نیافتند. این سلسله جشن‌ها و اعیاد ایرانی از جمله عید نوروز را با شکوه فراوان برگزار می‌کردند.

همان‌گونه که گفتیم یکی از حکومت‌های محلی که پیش از انقراض بهمنی‌ها در اوایل سده ۱۰ ق در سرزمین فعلی دکن هند - که اینک آندراپرادش خوانده می‌شود - شکل گرفت و ۲۰۰ سال دوام آورد، سلسله قطب شاهیان بود که مرکز آن در گلکنده قرار داشت و مؤسس آن سلطان‌قلی همدانی بود که اصلاً از همدان ایران و از ترک‌های بهارلو و از اعقاب قرایوسف و اسکندر، پادشاهان قراقویونلو بشمار می‌رفت که همراه عمویش الله‌قلی به هند مهاجرت کرده بود. وی که از سرداران بزرگ محمدشاه سوم بهمنی محسوب می‌شد در سال ۱۴۶۳ م موفق به خواباندن شورش منطقه تلنگانه دکن شد و به همین جهت چندی بعد با لقب قطب‌الملکی به سمت صوبه‌دار این ایالت زرخیز و کهن شبه‌قاره هند منصوب گردید و سپس و با انقراض سلسله بهمنی در سال ۱۵۱۸ م، همزمان با پادشاهی شاه اسماعیل اول صفوی استقلال خود را در گلکنده اعلام و سلسله قطب شاهیان را تأسیس کرد که تا ۱۶۸۷ م دوام آورد.

قلعه گلکنده که روزگاری از شهرهای مشهور مشرق زمین و اطراف آن از مراکز اصلی تولید و تجارت الماس و سنگ‌های گرانبهای هند به شمار می‌رفت و در یازده کیلومتری غرب حیدرآباد کنونی، مرکز ایالت آندراپرادش، قرار داشت، در سال ۱۱۴۳ م توسط «گاناپاتی‌شاه» از سلاطین سلسله کاکاتیا - که در «وَرَنگَل» حکومت می‌کردند - ساخته شد و در زمان سلطان محمد بهمنی به وی واگذار شد و او آن را به نام خود قلعه «محمدنگر» نامید.^(۶)

پس از آنکه سلطان قلی قطب‌الملک به حکمرانی این منطقه برگزیده شد، گلکنده را مرکز حکومت قطب شاهیان قرار داد و در آن مساجد و قصرها و باغ‌های باشکوه بنا کرد. تاورنیه - که در ۱۶۴۵م یعنی اواخر حکومت قطب شاهیان از قلمروی تحت حکومت آنان دیدار کرد - کارگرانی را که در صنعت استخراج و بازسازی سنگ‌های گرانها در نزدیکی گلکنده مشغول به کار بودند بالغ بر شصت هزار نفر ذکر می‌کند. الماس کوه نور که اینک بر تارک تاج سلطنتی انگلیس می‌درخشد در سال ۱۶۵۶م از همین ناحیه بدست آمد که در آن زمان ۷۸۷ قیراط وزن داشت. این الماس توسط میرزا محمدسعید میرجمله، وزیر مشهور و ایرانی عبدالله قطب شاه به شاه جهان، پادشاه گورکانی هند تقدیم شد و در آنجا ماند و در سال ۱۷۳۸م بدست نادر رسید.^(۷) قلعه گلکنده در روزگاران قدیم دارای روابط تجاری مستقیم با اروپا و کشورهای اسلامی بود.

سلطان قلی قطب‌شاه «بعد از آنکه خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی بر تخت ممالک ایران منتشر شد و بنابر آنکه او را مرشدزاده خود می‌دانست در خطبه نام آن حضرت را مقدم بر اسم خود گردانیده و نام اصحاب ثلث (خلفای سه‌گانه) را بتدریج و مرور از خطبه ساقط ساخت...»^(۸) و همین امر باعث شد که قطب شاهیان بنا به سائقه قومیت و وطن‌دوستی و علائق مذهبی روابط بسیار نزدیکی با دربار ایران و شاهان شیعه صفویه برقرار نمایند و در برابر دشمنان خود از آنها یاری بخواهند.

به نوشته نظام‌الدین شیرازی:

از قدیم‌الایام میان خاندان شریفه جلیله اسماعیلیه صفویه موسویه و دودمان رفیعه قطب شاهیه قرايوسفیه ... نسبت مؤالفت و رابطه مصادقت بوده. چه طلوع نیر اوج سلطنت علین مکان شاه اسماعیل ... و خلافت پادشاه جنت بارگاه ملک سلطان قلی قطب‌الملک نورالله مرقده از افق عشر اول مابۀ عاشره هجریه نبویه ... وقوع پذیرفته و از آن تاریخ الی یومنا هذا ما بین اولاد امجاد و احفاد این دو سلطنت نژاد ... قواعد یگانگی و اتحاد مرعی بوده و ... ایلچیان رفیع مکان از ایران به هندوستان و از هند به ایران در عهد و زمان، طریق موّدت ایشان می‌پیموده‌اند و در تشیع و ولای ذریه حضرت سیدالمرسلین و رواج و رونق مذهب بر حق ائمه اجله معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین ... همیشه یگانگی و اتحاد داشته‌اند.^(۹)

ابراهیم قلی، جوان‌ترین فرزند سلطان‌قلی به علت مخالفت با حکومت کوتاه برادرش جمشید قلی قبل از حکومت سی ساله خود بر دکن مدتهای مدیدی در دربار مهاراجه «ویجایانگر» اقامت داشت و از معدود ایرانیان مسلمانی بود که به یادگیری زبان محلی، «تلگو» اهتمام کرد و سایر مسلمانان و اطرافیان خود را به این کار تشویق نمود و بدین ترتیب موفق شد ضمن ارتباط نزدیک‌تر با مردم محلی محبوبیت بیشتری پیدا کند. وی از امیران با تدبیر و با لیاقت این سلسله بشمار می‌رود که از کارهای عمده‌اش بازسازی و نوسازی قلعه گلکنده بود و در آن مدارس و مساجد بیشتری تأسیس کرد. از مهم‌ترین تحولات دوران وی شکست امپراتوری هندوی «رام راج» بود که با اتحاد دولت‌های مسلمان دکن ساقط شد.^(۱۰)

معروف‌ترین فرمانروای این سلسله محمدقلی قطب‌شاه پنجم، فرزند ابراهیم‌قلی است که از ۱۵۸۰ تا ۱۶۱۲م یعنی ۳۲ سال حکومت کرد و زمان وی دوره اوج و بالندگی سلسله قطب شاهیان بشمار می‌رود. از مهم‌ترین اقدامات وی بنای شهر فعلی حیدرآباد در آغاز هزاره دوم هجری در نزدیکی قلعه گلکنده بود که اکنون پنجمین شهر مهم و بزرگ هند است. وی در دوران حکومت خود به ترویج زبان فارسی در منطقه دکن اهتمام ورزید و خود به زبان تلگو و فارسی شعر می‌گفت بگونه‌ای که او را مؤسس ادبیات دکنی بشمار آورده‌اند. او سنن بومی و محلی را ارج فراوان می‌گذاشت و به همین علت موفق شد که نوعی عطف و رابطه قلبی میان مسلمانان و مردم بومی دکن بوجود آورد.

از شخصیت‌های معروف دربار وی میرمحمد مؤمن استرآبادی است که «خواهرزاده میر فخرالدین سماکی، فاضل خوش قریحه و مربی و معلم شاهزاده سلطان حیدرمیرزا، فرزند شاه طهماسب صفوی بود. پس از شاهزاده در ایران نماند و به هندوستان رفت و در نزد محمدقلی قطب‌شاه، حاکم دکن مرتبه وکالت و وزارت اعظم یافت».^(۱۱) به نوشته مؤلف تاریخ فرشته، «میرمؤمن در کلیه علوم متداوله معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر خود بود. در تقوی، زهد، نیک‌نفسی و تواضع بی‌ظنیر و کمال اهل بیت را با مراتب دنیوی جمع داشت».^(۱۲)

در زمان محمدقلی قطب‌شاه روابط سیاسی میان ایران و دکن بسیار نزدیک بود و سفیرانی همچون «اسدبیک کرک یراق تبریزی» و «اغرلو سلطان» از دربار ایران به حضور وی رسیدند و از جانب دکن نیز حاجی قنبرعلی و قاضی مصطفی و مهدی قلی به دربار شاه‌عباس

صفوی گسیل شدند و مکاتباتی میان شاهان صفوی و امرای دکن صورت گرفت. به نوشته اسکندربیک ترکمان:

از جانب سلاطین عظام دکن علی‌الخصوص ... قطب‌شاه، والی گلکنده که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کُزار نموده و خود را شیعه ائمه‌اطهار می‌شمردند مکرراً ایلیچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی‌عشری به نام نامی و القاب سامی آن حضرت خوانده می‌نمودند. تحف و هدایا گذرانیده به خلعت‌های خاص از تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر و خنجر و امثال ذلک اختصاص می‌یافتند.^(۱۳)

نقوذ ایران در منطقه دکن در آن زمان به قدری زیاد بوده است که شاه عباس صفوی به جهانگیر، امپراتور هند می‌نویسد:

سابقاً به واسطه نسبت محبتی که به مخلص جانی دارند کم خدمتی اهل دکن را استدعا نموده بودم و مجدداً التماس می‌نماید که به جهت خاطر این خیراندیش تقصیرات و زلات ایشان را به عفو و اغماض مقرون فرمایند و اگر من بعد، امری که منافی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد، سرزند، تنبیه و تأدیب ایشان را رجوع به این خیرخواه نمایند تا عالمیان بر صفحه روزگار و تذکار این آثار می‌نموده باشند که فی‌مابین پادشاهان محبت به مرتبه‌ای بوده که به مجرد نامه و پیغامی از گناهان بزرگ و تسخیر بلاد عظیم می‌گذشته‌اند و همواره به تأییدات غیبی مؤید باشند.^(۱۴)

سلطان محمد قطب‌شاه، نوه ابراهیم قلی، ششمین فرمانروای دکن از سلسله ایرانی‌الاصیل و شیعه قطب‌شاهی بشمار می‌رود که تحت تعالیم و تربیت میرمؤمن استرآبادی رشد کرد و بزرگ شد و از امیران بسیار مؤمن و دیندار این خاندان محسوب می‌شود که «مکه‌مسجد» یعنی بزرگترین مسجد جنوب هند را در سال ۱۶۱۷م در حیدرآباد بنا نمود. وی که از نسخه‌شناسان خبره کتابهای خطی بشمار می‌رفت در دوران حکومت چهارده ساله خود اهتمام فوق‌العاده‌ای در ترویج مذهب تشیع و زبان فارسی در دکن بعمل آورد. قصاید و اشعار زیادی در مدح اهل بیت سروده که از جمله آنان هشت بند مرثیه حضرت سیدالشهدا و واقعه کربلا است.

● روابط «قطب شاهیان» با پادشاهان صفوی

در دوران وی چند سفیر از جمله حسین بیک قبیچاقی و قاسم بیک از سوی شاه عباس به حیدرآباد آمدند و پیامهایی از وی را تسلیم نمودند و متقابلاً سلطان محمد قطب شاه نیز محمد بن خاتون عادللی را - که اصلاً ایرانی بود و بعداً به مقام صدارت قطب شاه رسید - به دربار شاه عباس روانه کرد. (۱۵)

پسر وی یعنی عبدالله قطب شاه - که در ۱۲ سالگی به سلطنت رسید - بیشترین دوره حکومت را در سلسله قطب شاهی داشت و ۴۶ سال فرمانروایی نمود. در دوره حکومت وی - که از نظر آسایش و رفاه مردم معروفیت دارد - قلمرو قطب شاهیان وسعت بیشتری یافت ولی قلعه گلکنده در سالهای ۱۶۳۶ و ۱۶۵۶ م تحت فشار شدید قشون امپراتوری مغول هند یعنی پادشاهان مسلمان و متعصب حنفی مذهب دهلی قرار گرفت و خسارات بسیاری به بار آمد و از این زمان است که سلسله قطب شاهیان به علت درگیری با دربار دهلی رو به افول گذاشت، بویژه که عبدالله قطب شاه تحت فشار شاه جهان، پادشاه گورکانی هند مجبور شد که نام ائمه اطهار و نیز نام والی ایران را از خطبه‌های نماز جمعه حیدرآباد حذف کند. با این حال روابط عبدالله قطب شاه با دربار ایران بسیار صمیمانه بود و مبادله سفیر بین دو کشور ادامه یافت. از جمله محمدقلی بیک و خیرات خان و حکیم الملک از طرف وی به حضور شاه صفی رسیده و متقابلاً امامقلی بیک از سوی پادشاه صفوی عازم دربار دکن شد. عبدالله در نامه‌ای به شاه عباس دوم صفوی ضمن تشریح چگونگی انقیاد در برابر اورنگ زیب، فرزند شاه جهان از وی یاری خواست و در این نامه بذل هر گونه عنایتی از سوی ایران را «احیای سنت اجدادی و تداوم آثار حضرات ائمه هدی» خوانده است. (۱۶)

پس از عبدالله قطب شاه - که پسری نداشت - یکی از سه داماد او یعنی ابوالحسن معروف به «تاناشاه» در سال ۱۶۷۲ م به حکومت دکن رسید. وی از حکامی است که در عین تعصب نسبت به مبانی مذهبی به خاطر مدارا و رأفت خود با تمامی فرق و نحله‌های فکری و دینی معروفیت داشت. بیشتر دوره پانزده ساله فرمانروایی وی - که آخرین پادشاه سلسله قطب شاهیان است - به جدال و درگیری با اورنگ زیب گذشت که درصدد انقراض این خاندان شیعی مذهب بود و دوبار در سالهای ۱۶۵۶ م و ۱۶۸۷ م دست به محاصره گلکنده زد که در بار دوم پس از یک محاصره طولانی هشت ماهه و با استفاده از خیانت یکی از اطرافیان تاناشاه به نام «عبدالله

خان پونی» موفق به تسخیر این قلعه معروف و تاریخی شد و بدین ترتیب حکومت قطب شاهیان در سال ۱۶۸۷ م منقرض و تاناشاه ابتدا به بیدر و سپس به دولت آباد (اورنگ آباد بعدی) تبعید شد. گروهی معتقدند که در هنگام تبعید تاناشاه، اقوام «ماراتا» که با حکومت مرکزی هند ضدیت داشتند درصدد آزادی و به قدرت رسانیدن دوباره وی برآمدند و به همین جهت و با کشف این توطئه، اورنگ زیب دستور داد که او را به قلعه «گاوالیور»^(۱۷) منتقل کنند.^(۱۸)

تاناشاه پس از سیزده سال اسارت و سختی به سال ۱۷۰۰ م در زندان درگذشت و در خلدآباد به خاک سپرده شد. پس از تاناشاه، «جان صفرخان سبزواری» و سپس «مبرز علی خان» از امیران اورنگ زیب و نیز پسرش «رستم دیل خان» به سمت فرماندار دکن منصوب شدند و مرکز حکومت این ناحیه برای مدتی به شهر اورنگ آباد منتقل شد.

علل سقوط قطب شاهیان

در مورد علت حمله اورنگ زیب به دکن و انقراض قطب شاهیان گلکنده اقوال مختلفی ذکر شده است. تاریخ‌نویسان درباری هند از جمله خافی خان، تاناشاه را به ضعف و سستی و عدم لیاقت در اداره امور دکن متهم می‌کنند و در این امر تا آنجا پیش رفته‌اند که از او یک چهره دیوصفتانه ترسیم می‌نمایند و بر این اساس می‌توان او را شاه سلطان حسین سلسله قطب‌شاهی خواند که سقوط صفویه را به ضعف و سستی وی نسبت داده‌اند. قدر مسلم این است که اورنگ زیب در اجرای افکار اکبر کبیر و جهانگیر و شاه جهان یعنی اجداد خود درصدد بود که سلسله‌های کوچک مقیم نواحی جنوبی هند از جمله قطب‌شاهیان و عادل‌شاهیان را به امپراتوری خود منضم کند ولی البته این امپراتور حنفی مذهب و متعصب هند اهداف سیاسی خود را با پوشش مذهب تحقق می‌بخشید و فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود را در راستای تحقق قوانین قرآنی توجیه می‌کرد و مسلماً حملات وی به دکن و انقراض سلاطین مسلمان آن ناحیه با توجیهات و تعصبات مذهبی صورت گرفته است. اما دلیل اصلی مخالفت امپراتوران مغول هند با وی، سیاست ضد مغولی او بود که در طول صدارت خود هیچ‌گونه دخالتی در امور داخلی دکن را از طرف حکومت دهلی تحمل نمی‌کرد و درصدد بود که دست دربار دهلی را از ناحیه دکن کوتاه کند.^(۱۹)

یکی از پیامدهای ناخوشایند سقوط گلکنده رشد سریع مهاجران اروپایی در سواحل «کروماندل» بود. تا هنگامی که قطب شاهیان بر این نواحی سلطه داشتند کنترل شدیدی را بر شرکت‌های اروپایی و مأموران آنها اعمال می‌کردند و بویژه تاناشاه بدقت انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها را زیر نظر داشت تا مبادا رفتار ارباب‌گونه از خود نشان دهند و نمی‌گذاشت که از حدود قانونی و عرفی خود خارج شوند. اما از هنگامی که قطب شاهیان سقوط کردند اروپایی‌ها خود را از هر قیدوبندی آزاد دیدند و از حدود قانونی خود پا فراتر گذاشتند.^(۲۰) امپراتوری مغول هند هم به علت درگیری با اقوام «ماراتا» - که موجودیت سلاطین شمال هند را تهدید می‌کردند - نمی‌توانست آنگونه که باید نظارت خود را بر دکن اعمال کند. این اوضاع، شرایط مناسبی را برای اتباع اروپایی پیش آورد و باعث شد که کمپانی هند شرقی انگلیس در کمتر از نیم سده فرمانروای شبه قاره شود.

گفته می‌شود که زمینه‌ساز حمله اول اورنگ زیب به حیدرآباد در سال ۱۶۵۶ یکی از ایرانیان مهاجر دکن به نام میرزا محمدسعید میرجمله، وزیراعظم عبدالله قطب‌شاه بوده است. همانگونه که گفتیم او همان شخصی است که الماس معروف کوه نور را به سلاطین مغول هند تقدیم کرد.

ولی افزایش قدرت میرجمله در دربار دکن عبدالله قطب‌شاه را نگران کرد. بویژه پیوند نزدیک او با شاهان صفوی از جمله شاه عباس دوم و دربار دهلی بر نگرانی عبدالله قطب‌شاه می‌افزود و به جرأت می‌توان گفت که هیچ‌یک از مهاجران ایرانی دکن تا آن هنگام نتوانسته بودند به قدرت و اعتباری که محمدسعید میرجمله به آن دست یافت، نائل آیند. به همین علت:

عبدالله قطب‌شاه به قدرت فزاینده او حسادت ورزید و درصدد از بین بردنش برآمد. میرجمله برای کسب کمک متوجه مغولان شد و در نهایت وارد خدمت امپراتوری مغولان گردید. شاهزاده اورنگ زیب در این موقع نایب‌السلطنه دکن بود و دستگیری پسر میرجمله را به دست قطب‌شاه زمینه مناسبی برای هجوم به گلکنده تشخیص داد (اوایل ۱۶۵۶ م).^(۲۱)

هرچند که این تهاجم بعداً با دخالت شاه‌جهان، پدر اورنگ زیب، متوقف شد، اما خسارات زیادی به شهر حیدرآباد و حکومت گلکنده وارد آمد. به هر حال فشار امپراتوران مغول

به این منطقه ادامه یافت و در زمان تاناشاه به سقوط گلکنده و حیدرآباد و انقراض قطب شاهیان انجامید.

نفوذ تشیع و فرهنگ ایران در دکن

سلاطین منطقه دکن و بویژه قطب شاهیان وزراء و مقامات بزرگ خود را از میان ایرانیان مهاجر - که صبغه علمی و فرهنگی داشتند - برمی‌گزیدند و مقام «میرجملگی» و «پیشوایی» یا وزارت اعظم و نیز دبیری و منصب «سرخیلی» - که نیابت وزیراعظم شمرده می‌شود - اغلب در اختیار ایرانیان مقیم گلکنده و حیدرآباد قرار داشت. از جمله این رجال ایرانی می‌توان از شاه‌میرزای اصفهانی طباطبایی، وزیر ابراهیم قلی قطب‌شاه و نیز میرمحمد مؤمن استرآبادی، وزیر معروف محمدقلی قطب‌شاه و همچنین میرزا محمدسعید میرجمله، وزیر مقتدر عبدالله قطب‌شاه نام برد. همچنین بسیاری از ایرانیان مهاجر از جمله میرزا روزبهان صفاهانی، میرفصیح‌الدین محمد تفرشی، سید عبدالله مازندرانی و میرمحمدسعید اردستانی در زمان عبدالله قطب‌شاه به «منصب جلیل‌القدر سرخیلی» نایل آمده‌اند.

نظام‌الدین احمد شیرازی در مورد ایرانیان مقیم دربار قطب شاهیان می‌نویسد:

هرکس از ارباب استعداد از عراق و خراسان به پایه سریر سلطنت مصیر رسید فراخور حال و قابلیت، مشمول عواطف و مراحم خسروی گردیده کامیاب شد و جمعی که از ایران می‌آمدند به حکم نافذ ایشان وزراء عالیشان و امرای رفیع مکان در زمره لشکر ظفر اثر نگاهداشتند... در هیچ عصری از اعصار ماضیه در دارالسلطنه این سلسله علیه این قدر مردم از ارباب استعداد و اصحاب علم و فضل و مردم قلمزن و سپاهی و غیره از اهل ایران مجتمع نگردیده بودند... چه جمیع امرای عالیشان و وزرای رفیع مکان با اکثر لشکر ظفر اثر و اکثر عمال و عهده‌داران قلمزن معتبر و اهل مناصب و سایر مجلسیان و اکثر سلحداران از مردم ایران‌اند و جمعی کثیر از تجار مال‌دار چه در دارالسلطنه و چه در بنادر معموره و ولایت محروسه اقامت نموده و غایت تجمل و ثروت موفور به هم رسانیده‌اند، از اهل ایران‌اند.^(۲۲)

در زمان قطب شاهیان بسیاری از رجال سیاسی، علمی، ادبی و دیگر اقشار مردم از ایران

● روابط «قطب شاهیان» با پادشاهان صفوی

به گلکنده و حیدرآباد آمده و در آنجا اقامت گزیدند. قدرشناسی قطب شاهیان از زبان و ادب فارسی نیز از دیگر عوامل عمده مهاجرت این اقشار بود... و مراکز مهم تدریس زبان فارسی تأسیس شد که مورد حمایت ایران و اشراف محلی قرار گرفت. در این هنگام فارسی، زبان رسمی بود و تمامی نامه‌ها و فرمانها به فارسی نوشته می‌شد و اکثر عمارتها و بناهایی که در این دوران ساخته شد، دارای کتیبه‌های فارسی است. اکثر پادشاهان قطب‌شاهی خود اهل شعر و ادب بوده و لذا شاعران، ادیبان و فضایی عصر در دربار آنها جمع می‌شدند.^(۲۳)

برخی از این پادشاهان مانند جمشیدقلی، پسر سلطان قلی - که مدت کوتاهی حکومت کرد - و محمدقلی به زبان فارسی شعر می‌گفتند و از اشعار آنها هنوز باقی است. پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در زمان محمدقلی قطب‌شاه به اوج خود رسید حتی می‌توان گفت که محیط ادبی دکن از اصفهان نیز ممتازتر بود. بیشتر اصطلاحات اداری و اجتماعی و مدنی در این دوره فارسی بود و حتی اصطلاحات موسیقی نظیر پرده، مقام، خسروانی، بربط، عود، دف، سرنا و غیره در دکن رواج داشته است. همچنین آداب و رسوم ایرانی - که در مراسم گوناگون نظیر میهمانی‌ها، جشن‌ها، عروسی‌ها و عزاداری‌ها رعایت می‌شد - در فرهنگ منطقه وارد و مرسوم شد.^(۲۴)

فرهنگ معماری قطب شاهیان همچون معماری سایر سلسله‌های مسلمان هند از اصطلاحات و تعبیرات فارسی سرشار است و بناهای مختلف و قسمت‌های گوناگون آنها همگی با لغات و کلمات فارسی نامیده شده است. برای مثال جهت نامگذاری قسمت‌های مختلف قلعه گلکنده و شهر حیدرآباد اصطلاحات معماری فارسی بسیاری به کار رفته است که از جمله آنها می‌توان از جمعه مسجد، بالاحصار، سلاح‌خانه، عاشورخانه، فیل‌خانه، چهارکمان، چهارمناره، عزاخانه، دیوان خاص، دیوان عام، دولت‌خانه، ابراهیم باغ، باغ گلشن، کوه طور و ... نام برد.^(۲۵)

پیروی قطب شاهیان از مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی سبب شد که آداب و رسوم شیعه از جمله اعیاد و نیز عزاداری حضرت سیدالشهداء در دکن رواج یابد. بویژه عبدالله قطب شاه در این مورد سعی تمام داشت و خود در اکثر مراسم یعنی اعیاد و یا عزاداری‌های مذهبی شرکت می‌کرد.

میرزا نظام‌الدین احمد شیرازی در مورد برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در دکن می‌نویسد:

صبح دهم محرم پادشاه یوسف طلعت، کسوت سیاه پوشیده و پای برهنه را بر خاک

راه سوده، جمیع اعیان و امرا و مقربان و وزراء... همه لباس سیاه پوشیده... و قصه شهادت شهدای کربلا و گرفتاری سراپرده‌نشینان حرم محترم آن زبده آل عبا و محروم ماندن زیار و مددکار در آن صحرای پرکرب و بلا استماع نمایند... و از تصور و شنیدن آن مصایب، دلها همه خوناب و چشمها مثابه سیلاب می‌گردد.^(۲۶)

علاوه بر برگزاری میلاد رسول اکرم، جشن نیمه شعبان - که مسلمانان شبه قاره آن را شب برات می‌نامند - بویژه در دوره سلطان عبدالله قطب‌شاه با جلال و شکوه خاصی برگزار می‌شد.^(۲۷)

تأثیرات متقابل روابط قطب شاهیان با شاهان صفوی

ناحیه دکن سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی از مناطق برخورد منافع سیاسی و مذهبی ایران صفوی و گورکانیان هند بوده است. باید در نظر داشت که گورکانیان هند هرگز حکومت‌های مسلمان دکن را بعنوان سلاطین مستقل به رسمیت نشناختند و درصدد بودند که آنها را چه از نظر مذهبی و چه سیاسی به اطاعت خود درآورند. بدین ترتیب حکام دکن با توجه به رواج تشیع در بیشتر نواحی آن سامان و ایرانی تبار بودن اکثر آنها دست دوستی به سوی قدرت بزرگ منطقه غرب آسیا یعنی صفویان دراز کردند تا از این طریق بتوانند فشار دائمی دربار هند را بر خود خنثی کنند. ضمن آنکه شیفتگی آنان به فرهنگ و ادب فارسی را نیز باید یکی دیگر از علل گرایش آنها به ایران دانست.

بدیهی است که گورکانیان هند در مقابل، سراسر شبه قاره هند را قلمرو خود می‌دانستند و به هر نوع رابطه بین سلاطین دکن و شاهان صفوی با دیده سوءظن و نارضایتی می‌نگریستند و به زبان دیگر نفوذ صفویان در این منطقه را دخالت در حوزه منافع سیاسی و اقتصادی خود بشمار می‌آوردند. با این حال شاهان صفوی تا سقوط قطب شاهیان به حمایت معنوی و سیاسی خود از این سلسله ادامه دادند اما به علت دوری دکن از مرزهای ایران، نتوانستند این حمایت را به ابعاد نظامی نیز گسترش دهند. با این همه اگر نفوذ سیاسی ایران بر حکام دکن ادامه می‌یافت، مسلماً این امر می‌توانست در هنگام فتح دهلی توسط نادرشاه افشار، دربار هند را در دو جبهه شمال و جنوب درگیر نماید و بی‌تردید در آن صورت آرایش سیاسی منطقه دستخوش تحولات بنیادین می‌شد.

پی نوشت‌ها

۱. نظام الدین احمد شیرازی، *حدیقه السلاطین قطب شاهی*، به تصحیح و تحشیۀ سیدعلی اصغر بلگرامی، اداره ادبیات اردو، حیدرآباد ۱۳۶۱، ص ۱۲۹.

2. Pritvi

3. Maharashtra, Karnatak, Tilang-Andhra

۴. مجتبی کرمی، *نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۴.

۵. محمدحسین مشایخ فریدنی، *سفر شاهرخ در دکن، تشریح وزارت امور خارجه*، ش ۸، دورۀ دوم (آذر ۱۳۳۷).

۶. مجتبی کرمی، پیشین، ص ۱۴.

7. Reza Alikhan, *Hyderabad 400 Years, Zenith Services, Hyd. India 1991, p.47.*

۸. ملا محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، هند ۱۲۸۱ق، ج ۲، ص ۱۶۸.

۹. نظام الدین احمد شیرازی، پیشین، ص ۸۰-۱.

۱۰. مجتبی کرمی، پیشین، ص ۴۷.

۱۱. رضاقلی هدایت، *تاریخ روضه الصفاي ناصرى*، تهران: خیام، ۱۳۳۹، ج ۸، ص ۵۷۴.

۱۲. ملا محمد قاسم هندوشاه، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۳. اسکندریک ترکمان، *عالم آرای عباسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۱۱۶.

۱۴. نصرالله فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۴، ص ۱۱۴.

۱۵. مجتبی کرمی، پیشین، ص ۶۲.

16. Gawalior

۱۷. پیشین، ص ۶۶.

18. A.M. Siddiqui, *History of Golconda*, Hyderabad: the Literary Publication, 1956, p.301.

19. Ibid., p.307.

20. Ibid., p.300.

۲۱. ریاض الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند (در دورۀ صفویه و افشاریه)*، ترجمۀ محمدباقر آرام و عباسقلی

- غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳.
۲۲. نظام الدین احمد شیرازی، پیشین، ص ۵-۲۰۴.
۲۳. مجتبی کرمی، پیشین، ص ۱-۷۰.
۲۴. میرسعادت علی رضوی، کلام الملوک، حیدرآباد: مجلس اشاعت دکنی محفوظات، ۱۳۵۷ق، ص ۶-۷۵.
- رضیه اکبر، نظم و نشر فارسی در زمان قطب شاهی، حیدرآباد دکن، ۱۹۸۲م.
۲۵. میرسعادت علی رضوی، پیشین، ص ۷۷.
۲۶. نظام الدین احمد شیرازی، پیشین، ص ۴۹.
۲۷. پیشین، ص ۶۷ و ۲۷۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی